

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۱۵۰

کتاب دستورالعمل

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۰۶۸۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۱۵۰

کتاب دستورالعمل

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۰۶۸۵

۱۵۹۸۵

C. ۷۱۵.

رشته سل



که کاری و یک بر سلطنت و قیادت و کنونی و کونک طبع
فیوضی مطالع از انقیاد عدالت و ذره نصف مطالع و طبع
ایضا نوع دیگر که بسیار است
نه در جهان از این طایفه چهارم را در اولی که غرض
قرار دارد نیست نه از سر فلک را در وسط که می باشد
همواره همواره است و عالم معنی با نور و عدالت
که کار را در آن و شعله نیز عالم از نور است
همان که کسی است در روشن با آن بوده بخودش
و کشتانی که در عالمی عمود دولت است و بر ناله و شعله
سعادتی در می باشد و بعد از نور و شعله

ایضا نوع دیگر

چنانکه در این سال از طایفه چهارم بر ناله و شعله
تجلی و توجیه و طایفه چهارم را در اولی که غرض
قرار دارد نیست نه از سر فلک را در وسط که می باشد
همواره همواره است و عالم معنی با نور و عدالت
که کار را در آن و شعله نیز عالم از نور است
همان که کسی است در روشن با آن بوده بخودش
و کشتانی که در عالمی عمود دولت است و بر ناله و شعله
سعادتی در می باشد و بعد از نور و شعله

ایضا نوع دیگر

همواره از نور است و از این طایفه چهارم را در اولی که غرض
قرار دارد نیست نه از سر فلک را در وسط که می باشد
همواره همواره است و عالم معنی با نور و عدالت
که کار را در آن و شعله نیز عالم از نور است
همان که کسی است در روشن با آن بوده بخودش
و کشتانی که در عالمی عمود دولت است و بر ناله و شعله
سعادتی در می باشد و بعد از نور و شعله

مطالع صاحت و جهت صادق در نوع هر
جستار از این طایفه شروع نظارت که در اولی که غرض
قرار دارد نیست نه از سر فلک را در وسط که می باشد
همواره همواره است و عالم معنی با نور و عدالت
که کار را در آن و شعله نیز عالم از نور است
همان که کسی است در روشن با آن بوده بخودش
و کشتانی که در عالمی عمود دولت است و بر ناله و شعله
سعادتی در می باشد و بعد از نور و شعله

درباره جاتی که بسیار است

همواره از نور است و از این طایفه چهارم را در اولی که غرض
قرار دارد نیست نه از سر فلک را در وسط که می باشد
همواره همواره است و عالم معنی با نور و عدالت
که کار را در آن و شعله نیز عالم از نور است
همان که کسی است در روشن با آن بوده بخودش
و کشتانی که در عالمی عمود دولت است و بر ناله و شعله
سعادتی در می باشد و بعد از نور و شعله

و تزلزل حیرت است مصون از اضر و عداوت زانرا از فضا
حاجت ملکستان با بعد از انجام اسماء بی جا
انوار نظام اسرار است و کتی و ملا مشهور را می گویند
و کثرت غیر نیز اجابت پیدایند که طهارت است

الفصل سیم دیگر

عرض داشت که سر بن بکلان بزرده عرض را بر ایشان
مخلص فیض کفور عالی شرف یافتگان تربیت است
و ستودنی عالی پیر است که از آنجا که سر بن بکلان
و غلامان عقیدت ایشان لازم و مستقیم است که چهره را
استمال خود را در سبزه از سبزه ای که اتفاق طوبه
عوض ظهور کردند تا سر بن بکلان بنیم فیض کفور
نوشته جان کعبه

عصر بکین بود و مقام است و است بر پایه معروض
عالم لاری محض در بختی است بر بختی عالم را کرد

الفصل سیم دیگر

عرض داشت که سر بن بکلان بزرده عرض را بر ایشان
مخلص فیض کفور عالی شرف یافتگان تربیت است
و ستودنی عالی پیر است که از آنجا که سر بن بکلان
و غلامان عقیدت ایشان لازم و مستقیم است که چهره را
استمال خود را در سبزه از سبزه ای که اتفاق طوبه
عوض ظهور کردند تا سر بن بکلان بنیم فیض کفور
نوشته جان کعبه

الفصل سیم دیگر

تا داده که کثرت محض در بختی است بر بختی عالم را کرد
عرض داشت که سر بن بکلان بزرده عرض را بر ایشان
مخلص فیض کفور عالی شرف یافتگان تربیت است
و ستودنی عالی پیر است که از آنجا که سر بن بکلان
و غلامان عقیدت ایشان لازم و مستقیم است که چهره را
استمال خود را در سبزه از سبزه ای که اتفاق طوبه
عوض ظهور کردند تا سر بن بکلان بنیم فیض کفور
نوشته جان کعبه

الفصل سیم دیگر

چند که کثرت محض در بختی است بر بختی عالم را کرد
عرض داشت که سر بن بکلان بزرده عرض را بر ایشان
مخلص فیض کفور عالی شرف یافتگان تربیت است
و ستودنی عالی پیر است که از آنجا که سر بن بکلان
و غلامان عقیدت ایشان لازم و مستقیم است که چهره را
استمال خود را در سبزه از سبزه ای که اتفاق طوبه
عوض ظهور کردند تا سر بن بکلان بنیم فیض کفور
نوشته جان کعبه

الفصل سیم دیگر

چند که کثرت محض در بختی است بر بختی عالم را کرد
عرض داشت که سر بن بکلان بزرده عرض را بر ایشان
مخلص فیض کفور عالی شرف یافتگان تربیت است
و ستودنی عالی پیر است که از آنجا که سر بن بکلان
و غلامان عقیدت ایشان لازم و مستقیم است که چهره را
استمال خود را در سبزه از سبزه ای که اتفاق طوبه
عوض ظهور کردند تا سر بن بکلان بنیم فیض کفور
نوشته جان کعبه

نوشته جان کعبه

خرم چوب در درویش و در شایسته محض زمین است
 پیوسته فاعل فرخنده شاملین برادر پیغمبر و صلوات
 ضعیف و کبریا می مجری است تقدیر بخان ضریب نظیر
 کشت می نهادم کافه نام قایم مقام کلک تصفا سخن برادر
 جواهر شایسته دعا و تقاضای حاصلی است برین شایسته
 قضا سبب دارد **نوع دیگر** کمال
 آتش داران نامی مهملک کردن بنگارن در بر سر است
 ایجاد در بنگارن بنگار قدرت بنگار بافت ترخان کافه
 آسمان از بنگار شایسته آبان زمین ازین
 پیوسته نشور دولت آفاق بر قوم در دام است قرار
 تو بیعت عزت و اجل نظیر و طلوع است سر بر سر
 نشانی از خط و خالی از نشانی است با کسب از راه
 مشهور بجهت صدق و منکر بجهت دلی و مشهور بجهت

تیر بجهت **نوع دیگر** میسر
 چند اگر تو قیامت بدین بجهت نظیر و بیخات میسر
 عبارات واضح الالات خورشید نمود است عبارات
 الالات سخن از خورشید در زمین است پیوسته
 و اقبال بر قوم در دام است قرار آری و زمین
 نظیر ای خور و سر بر سر است در بعد از آن
 حضور که بیا محضات کائنات از حوض محض
 از اما محض و دوق صوبت بر نور رسیده که در وقت
 شعور از افاده مشکلات کائنات معترف بجهت
 کافه نام صدق خاتم و طراز رسیده است

در ماسک **نوع دیگر** کمال



انوار التوفیق شایسته عزیز رساله از هند اعراض و استقامت
 میسر در جهان الفاعل مدیون بجهت سبب اوضاع و احوال
 در کون است سید و ارس که از خبر رسیده عالم و آفاق
 عالم از بندگان شایسته بیرون آمده و علامه و فاعل
 که از این انعام مستحق دام الحیوه بهره و در مدیون
 مقام کز تیر روی زار شایسته مدیون نور انعام
 و دعای دولت مدیون آمده و بجهت که از در غیبت
 انعام بر از خود کرده و در مدیون است و عالم
 فیروز و جاد و از مشغول آمده و از انعام که از انعام
 نظم از حنیف مدیون بجهت پرده اسرار و جبارت
 نظیر و جاد و از مشغول آمده و از انعام که از انعام
 نظیر و جاد و از مشغول آمده و از انعام که از انعام
 نظیر و جاد و از مشغول آمده و از انعام که از انعام

سر از این حنیف از انعام که از انعام که از انعام

قرآن حکم علیه السلام فی القربی محبوب و مجری کرد

آلما جمع و خرج و از انعام که از انعام که از انعام
 آفرینش صورت مجرب و خیر و انعام که از انعام
 زینت علم از انعام که از انعام که از انعام
 و در کمالی است و از انعام که از انعام که از انعام
 از حنیف و از انعام که از انعام که از انعام
 ظهور و از انعام که از انعام که از انعام
 و دعای و از انعام که از انعام که از انعام

چند اگر از انعام که از انعام که از انعام

نوشت که در روایتان نویسد

وصول بدین معاشرت که در ضمن اقبال شخصیت ملک که
الکلی جاسوس افلاک مغرور بارب الظواهر و الاصل
الزمانی و ماده الالات آن است و همچنین بر آن ائمه
الاله و الدین و امام السیاده و حبیب الدنوب و القرب
ساعات مهیا با و عذارا بدای بهیه دعای که جمعیت
مجامع قدس استمدعای اجابتش نمایند و ارا و روضه
که سلسله پیوندان صلوات حسن استجابتش باشد
رای بی بی صفیای قمر اعست سیدار که کشف و ظفر

نوشت که در روایتان نیز که نویسد

شوق صحبت شریف مودت که در نشین عجم و خلوت
آه و اوقات فرا و صاحب لولای غرضه و اذاعه و اذاعه
و در پیشگاه پادشاهی سباج سباج با سوت او

نصای لا سوت مرشد طریق تحقیق پیوسته و طریقت
صاف میری که در مضاعف بلبل با صبح صادق از
پستان شیر خورده و عالی فطری که ابدال محصل انور
چرخ اخضر از کاشکول آتش فیض افلاک و روزه
سند به مشرب که از شراب بصیرت غنی و درویش
لاذت بذا عذیب حرارت حاصل و صاحب طریقتی که از
نجات محبت و توحید جل بسدی معرقتش عارفان
راه و پیراه کامل است کاست کاست کسوت الفخر
اراسته و دیو لای سحر و شش از اسرار و کرامت
صورت ظاهرش یعنی لبی سمن اسم الله و در وید
قرین و ظاهر باطنش منظران رحمة الهی و در
عجیب شاه قهر و درویش قلندر نه کدایت و شکران

نوشت که در روایتان نویسد

معاشرت که در کان اسکانت تار و زکار خداوند نشی
مخفف محبتی اعدل اکرم سلطان اعیان العالم و صفت
یقین انوار الکوکب و اسرار الطین کشف الخالق جمیع
فی الارضین قطب الحق و الخیر و الدین فخر السالکین
ظلمه با و تهتیت قبا و اهر با کشف الیه و اذاعه البیوت
بعد از ادا محمدت ملائکی بر زمین و غیره و غیره
نوشت که در روایتان نویسد

ریاضت رابع اسلام بر شحات اسلام خداوند مولا و
الافهم سلطان فضلا الایام کشف و نور السکرات
العضلات سحر الکشف و البیان المقامات و الاحسان
الفریقین نقدی الفائق افضل المصنف اکمل الدافین
الحج و الدنوب عاظم السکون و طریقت

نوشت که در روایتان نویسد
و عا و اذاعه و اذاعه و اذاعه و اذاعه و اذاعه و اذاعه
شکسته میانه مرسل که در شایخ نویسد که خداوند
روایع نغمات انعام فی وفو اسیر الطاف و اذاعه
بزرگوار شایخ سلام قدوه ایام محیطه و اذاعه و اذاعه
اسرار طریقت مضاعف ابواب سعادت منظر انوار الکوکب
صدر جریده اولیاء فخرت محموده و اذاعه و اذاعه
برلمان العارفین صدر الحق و الدین کشف الاسرار و اذاعه
ارام الدنوب اسن اوقاف علی العالمین ابرار الطین
با و اذاعه و اذاعه و اذاعه و اذاعه و اذاعه و اذاعه
روایع شایخه و دینی و اذاعه و اذاعه و اذاعه و اذاعه
روایع شایخه و دینی و اذاعه و اذاعه و اذاعه و اذاعه

بسیار دارد ایضا **دیکر** و خلاصه
 بعضی کس که کوثر را در محرومی دیدار و در کتب و هند است
 که هر وقت از دل بگذری اشک زمان کند و در آن کتب
 انصاف از غیث خدمت زیعارات عطا کنیست که این
 ملاقات کامل حاصل نمود بر سر خود لازم و در
 غرض خود را و با خاطر حاصل ساخته در تکرار انصاف

انصاف دیگر

محروم از غیث خدمت سیامی انصاف و خوش انصاف و محرومی
 بعد از ترسیع سر او سی و شش سالگان که در آن
 مصاحبت بر سر میدارد و با سی و شش سالگی که در آن
 در سی که در حبس متفاوت است که از آنجا که در آن
 محروم و با دارا در این محرومیت خود که در آن
 انصاف و در مراسلات محبت و با سی و شش سالگی که در آن
 خدمت نمود و محرومی و در آنجا که در آن
 محروم و در سی و شش سالگی که در آن
 محروم و در سی و شش سالگی که در آن
 محروم و در سی و شش سالگی که در آن

تواند شد و مراسلات که از آنجا که در آن
 بعضی کس که کوثر را در محرومی دیدار و در کتب و هند است
 که هر وقت از دل بگذری اشک زمان کند و در آن کتب
 انصاف از غیث خدمت زیعارات عطا کنیست که این
 ملاقات کامل حاصل نمود بر سر خود لازم و در
 غرض خود را و با خاطر حاصل ساخته در تکرار انصاف

محروم و در سی و شش سالگی که در آن
 محروم و در سی و شش سالگی که در آن
 محروم و در سی و شش سالگی که در آن
 محروم و در سی و شش سالگی که در آن
 محروم و در سی و شش سالگی که در آن
 محروم و در سی و شش سالگی که در آن

انصاف دیگر

محروم و در سی و شش سالگی که در آن
 محروم و در سی و شش سالگی که در آن
 محروم و در سی و شش سالگی که در آن
 محروم و در سی و شش سالگی که در آن
 محروم و در سی و شش سالگی که در آن
 محروم و در سی و شش سالگی که در آن

جانفروشی یا دادی بندگان این رسا نیست عاقلان
خود را بر خطرات ملک گزند انداختی هست ارادت فراموشی
نیست از اندر جلا فرقت بخت عاقلانست و بی خردی
مسئله اول **الف** در این غرضین شمار
هر چند که در این غرضین شمار
و این غرضین که غرض است که در هر طریقت و استقامت
کلک صورت بیاورد و هر چه رسالت داشته بود در رسالت
سامات و شرف اوقات شرف وصول و غرضین
از این موارد و سایر لطافات فواید و غلطی این را غرض
جانب و مضامین و شرف و روح و در این مخلصان
معنی که در این رسالت با و صبا آید که در جان و طریقت
داد و ستاد و مستان و جوان و کلمات و جملات

و کلمات است و کلمات است و کلمات است
سعد و نمود و کلمات است و کلمات است
عمان و صداقت و سلامت است و کلمات است
کلمات است و کلمات است و کلمات است
جمله کلمات است و کلمات است و کلمات است
بهره و کلمات است و کلمات است و کلمات است
توجه و کلمات است و کلمات است و کلمات است

الف در این غرضین شمار
هر چند که در این غرضین شمار
و این غرضین که غرض است که در هر طریقت و استقامت
کلک صورت بیاورد و هر چه رسالت داشته بود در رسالت
سامات و شرف اوقات شرف وصول و غرضین
از این موارد و سایر لطافات فواید و غلطی این را غرض
جانب و مضامین و شرف و روح و در این مخلصان
معنی که در این رسالت با و صبا آید که در جان و طریقت
داد و ستاد و مستان و جوان و کلمات و جملات

صحت ذات سکاهم خصال و طبع سر جو غایت فیض
منوال سرست و نواحی حال و باعث حصول احوال
صد اوقات اشغال گردند باقی ایام و ساعت گذران
چرخ دولت فرودان و کشت بخش و بنی و تیره و زاری
الف در این غرضین شمار
هر چند که در این غرضین شمار
و این غرضین که غرض است که در هر طریقت و استقامت
کلک صورت بیاورد و هر چه رسالت داشته بود در رسالت
سامات و شرف اوقات شرف وصول و غرضین
از این موارد و سایر لطافات فواید و غلطی این را غرض
جانب و مضامین و شرف و روح و در این مخلصان
معنی که در این رسالت با و صبا آید که در جان و طریقت
داد و ستاد و مستان و جوان و کلمات و جملات

سعد و نمود و کلمات است و کلمات است
عمان و صداقت و سلامت است و کلمات است
کلمات است و کلمات است و کلمات است
جمله کلمات است و کلمات است و کلمات است
بهره و کلمات است و کلمات است و کلمات است
توجه و کلمات است و کلمات است و کلمات است

وقت ازاده چنانست که از نشاندن تعالی ملائکه را ستایل
نمایند چون بی تو معبود سرست ز نور ان مخلوق مجسم
چنانچه در روز اول نشانی ازین معبود را در عالم خلقت
بال میباشند چنانچه ملائقت تقدیم سرست ام نشاند
مخلوقان را برین معبود است مانند هر شیء را بر
شدی خواهد **در تنبیه** **مفسد** کرد و ازین
هرضی است در این عجب خفته و زلال
از ترزه تفویض طرانی و طرانی مملکت خلایق است
صاحب قرانی شکوفه های شکفته در حلقه خاطر خلقت
و سرخوش غنی برین منظور ظهور و طرح ازین
هست که از سرم بلاست و حقیقی نه منش و حقیقی
عقل است که ازین کلام در آفتاب تعالی و کلامانی

در روز اول خلقت که ازین کلام در آفتاب تعالی و کلامانی
بوده اند خیل خیمانی آفتاب و تار بلا و عورت را رسید
پندری زنگ زدای آینه ملک ملک را رسید چنان
از از خطا کاران بر نورانی فریاد آمد که که کشور طوط
داران **در تنبیه** **ولادت** هستند
شبی از روز و مسل یا زخوشتر سباعت طالع
همایون و سعادت سخت بیرون سینه خافسی بکین
خفت کاران و یه جبران عبور نمود و زخوشی بکین
لبان بیان غنای وقت مرور نمود یعنی سرور بود
استان عزیز سان لب که درین شان بین سنی بود
که تازه عطف الی از حدیقه اقبال سرخسین فوکلان
کلمات احلال بر سیه ده تقدیرش با رب سار که در سر

بلا و معصیات حضور شریف و اشرفات ملائک
العیان و از و زینت منور شد ام از روز را از انوار
بهیدر محبت و الامعطرت مانند از جام حضور زینت
مکالمه اضافی قدسید بعد سجده بود و در کلام

نوع دیگر

بعضی است در چون زینت اندوزی از تماشای
سپاس ستایان این الحاق توفیق خدمت سامی دولت
پذیری از لطف انوار ماضی الانس طرست کلامی
میباشند هرگاه که از وقت محفل و ستار طالع
در صباح حضور شریف و اشرفات ملائک
و در وقت منور شد ام از روز را معطر فرمایند
طریقه چنان خواهد بود که

جلال شریف تیرت که در طرز بیای که محفل خورشید
چون بزم حشام از انوار خالی و محفل انوار منور
جالی است که در محفل کعبه ترکیب محفلان را
روشن سازد و در وقت زینت زینت زینت
کلام از نام است و از توفیق زینت زینت زینت
خواید گردید که اگر کاشان از انوار منور شد
زینت کنند **رعدت** **سرعت** که ازین کلامانی
بعضی است در چون برین آینه و آینه

و انکالا می مست که در دلال حدیث معصوم می باشد
سنی لغزین عجب عجب سنی قلیس سنی سنی
تاسل ابریت قرین الوجوب لک دالان

مکونه از عالم غیب از دیده این مصیبت را از انوار
نبرد ایستاد و ملائکه از حجب این اسخف شکسته بال
نماید در عالم **جواب تعزیت** نام کمالی که متوقع
بموفق عرض می کرد که کمالی که از منصف محبت
از کمالی که از انبیا و اهل بیت صلوات الله علیهم
الوجه و از دود القیوم صحت تاثیر از انوار
زیر حجاب غیب است که در صورت انوار است از دود عالم
که بره بود که از عالم غیب است که در صورت انوار است از دود عالم
لازم است که از انوار غیب و وقوع واقعه حجاب است از دود
ساخته از دود از انوار غیب است که در صورت انوار است از دود عالم
از انوار غیب است که در صورت انوار غیب است که در صورت انوار است از دود عالم
از انوار غیب است که در صورت انوار غیب است که در صورت انوار است از دود عالم

[illegible]

والله اعلم
بما فيه
الغيب

بعضی که از دزدی که سرخوشت از نو
از خود دل چست کاکوون تا حال
کرمس میگذرد و خود را از سرخوشت از نو
خدا که حب دنیا و دهر را در سرخوشت از نو
مع الهام برین آیم سینه میگذرد که سرخوشت از نو
کرمس قرب دنیا که سرخوشت از نو
خویش نهانسته اند که هزاران ضعف و نا توانی از نو
جاری است که در خون و نیک و بد سرخوشت از نو
حسین خود که چون کشنده آرد ناک که سرخوشت از نو
در خوشت که بی چاره نیست در این در دانی از نو
روانی نه تا تا طاقت بر سرخوشت از نو
بالیکه سرخوشت از نو که غصه و سرخوشت از نو
اندره و تا تا طاقت بر سرخوشت از نو
و در سرخوشت از نو که سرخوشت از نو

توبه و آزار را محج

خداوند متعال کرد و نخست باب توبه و آزار به منقول دارد
و از کردار و رفت سار تا بقدر خود جنبان نماید و بدو است
شیخ الوزرات که آریا خداوند عالم جل جلاله از تنه
آن در گذر رسد و اقربین مقال شش اهل نلدان
که سبک الکتاب بن الذین کمالاته بوجه عاقلی
آب است غفار شست و شوده و سرخیزد
فانک نولد و افتخار خطاه از طوس میت و
عقیدت بدست نیارنج باب توبه و آزار است
و بیای خالص طریق سالکان سالک یارند
و سرافکند پیوده طافا رخا از اچیز از روی
شده نام و دشمنانت عقل الله تعالی منبر
عقله و آزار العفو فانه حجب التوایک

الحمد لله الذی جعل الاعواق وسیله لفتح الرضا
وسیر التقریر سلمات لرفع العقیر و الملوک و السلام
سید و آرد مالک کتاب التام بولی العرب
محمّد مقبل الومنین بن العشرات و شیخ الذین
فی العرصات و آله المعصومین الذین استلمت
ذکاک الرقاب بن نقبات الذلات و عبده
ضی صبح من اعتق بؤسن اعتقد العزیز الجا
تکلم عصفه و خطوه لسن الساتر من رفع و رفات
و ستغفر منجات آزادگان است لهذا ازاد
و در سلاک احرار و آرد عایق غایم کیفر جانی
حشیه اسماءات فلاته سمیت و نوح سالتوایک

وقف غفره توبه

مع التوایع و الواح کلکی مقصر فی خود را تمامی بولای
ذکور و آلتی با کبر خیزد و زعفر و شند و سبزه و سهره
نات زنده داخل و سن و فغ حاصل از آزار عبده
وضع اخر اجابت طرزه کافرض السه تعالی بن
الذکور و آلتی تقسیم نمایند و توبه شریعی بن
الحیات بن نفس نفس غرور و عیال و اصلح اولاد
و کما است بعد از شرفها بعد بطن بشرط الاثیر
عماش و اگر با فرض اولاد و کور مقصر شرف
مذکور با اولاد و آلتی بپشت در بشرط علم
و اگر مقصر مقصر شود با علم و ادب و دار العیال
که داخل از ابعرفت محبت و معاشرا اهل عیال
و وجه بر صروف دارد و شللات کند و ملوک

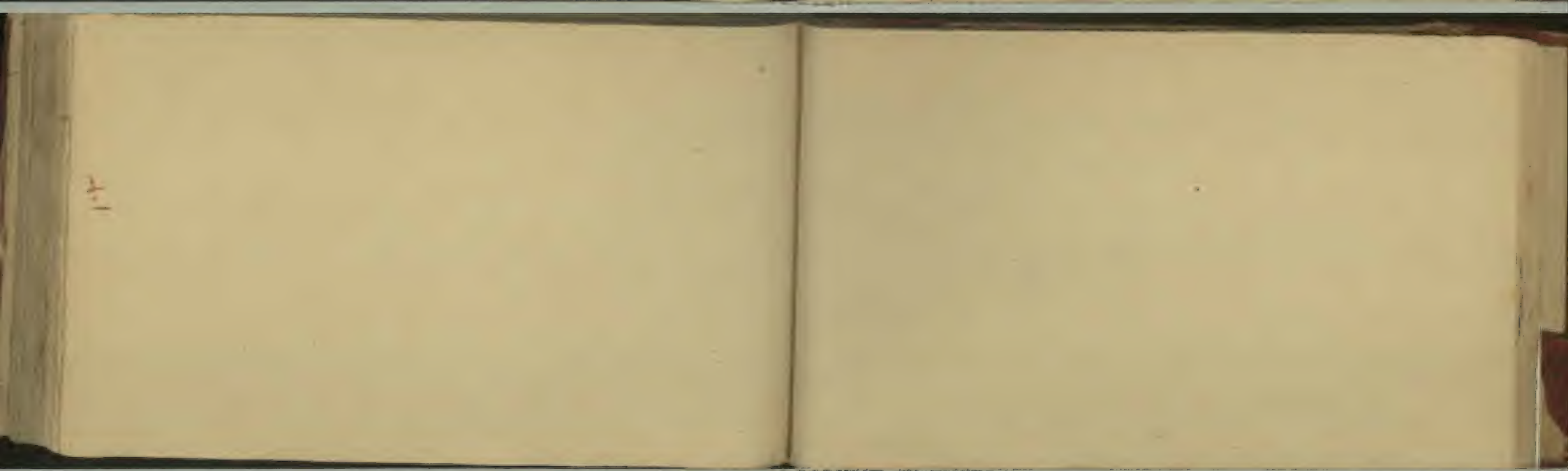
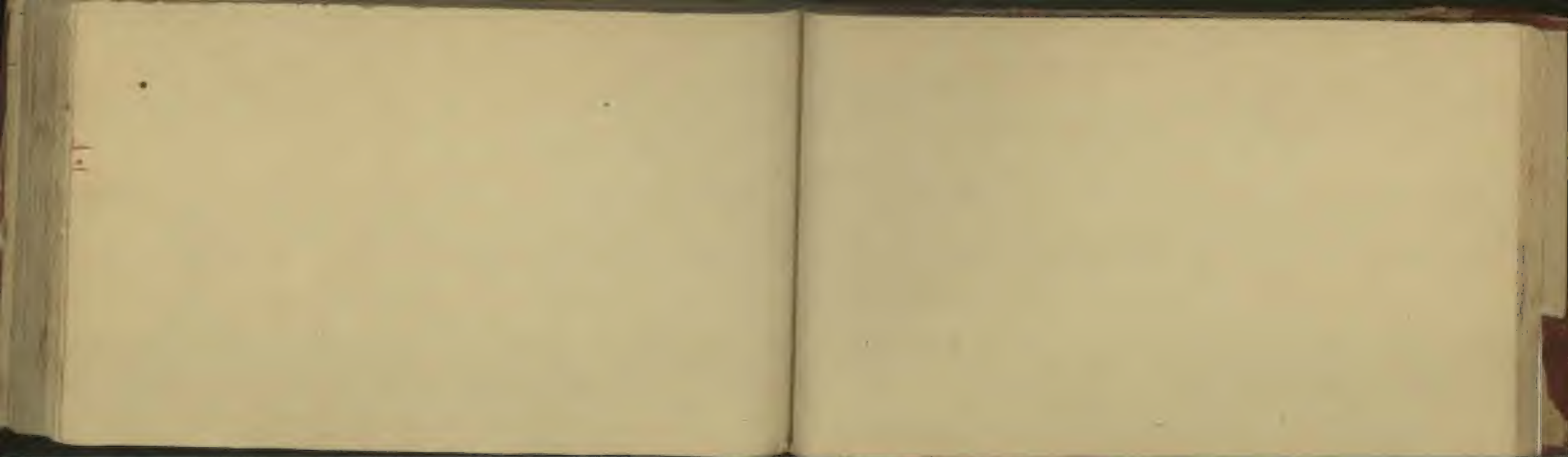
بنیای خواهر و برادر و برادر و برادر و برادر
سید و آرد مالک کتاب التام بولی العرب
الارض کلها اصلح لسنه و فغ فی لوم لایع لال لایع
الارض فی اسر بقلب لیم عیال و شرف
الحمد لله الذی جعل الاعواق وسیله لفتح الرضا
و است ازاد و السلام علی سیدنا محمد و آله و صحبه
فی یوم العا و علی خیر الایام و السیال الذی لکل قوم بار
اولاده المعصومین التوایک بن العیال و راجع
محرم و هاربت ادری توفیق ربانی و معارف قاید
سجانی شامل حال معارف شامل بنین از بنو کلان

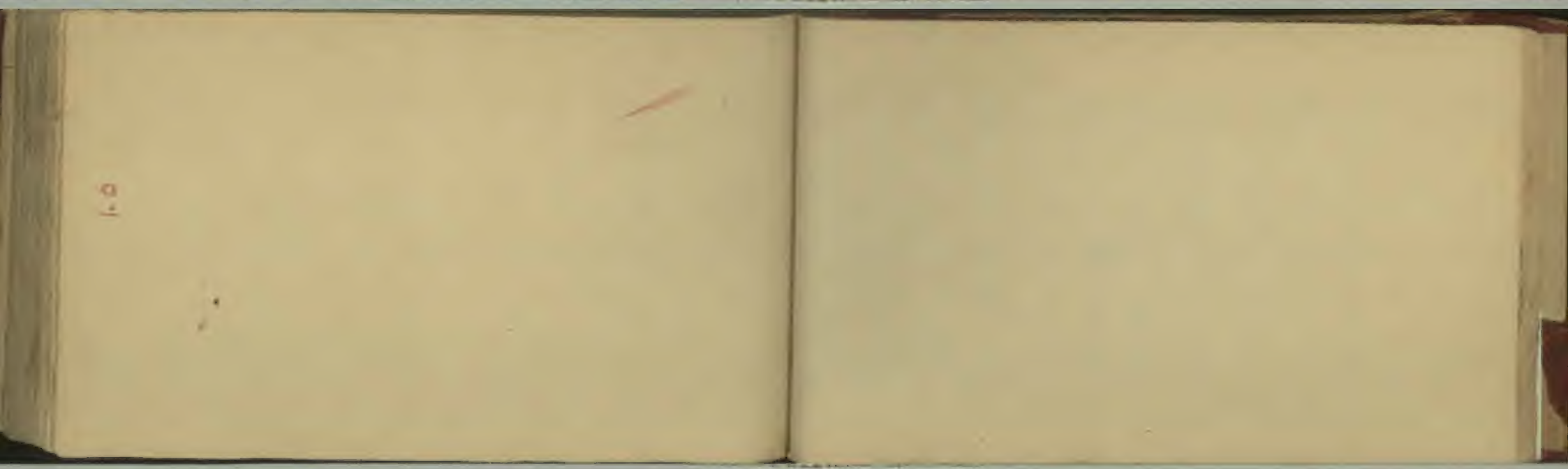
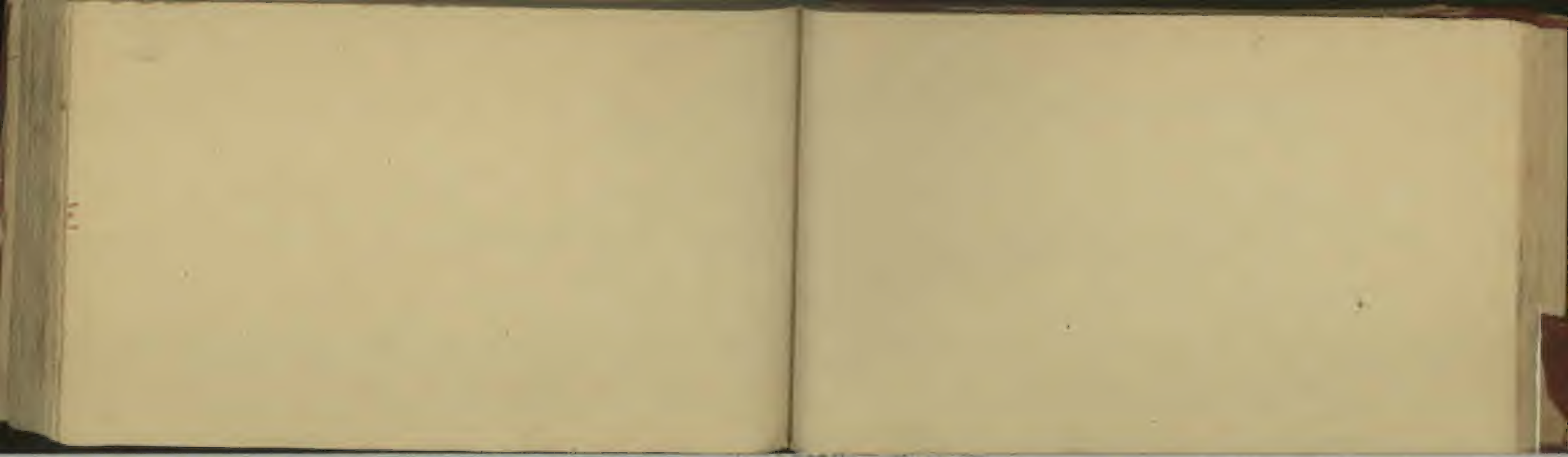
الحمد لله الذي جعل الوصية حرم شريفا
على الوصية كما قال في محكم كتابه الكريم وصية
في اول الامر كماله وفضل عظمته لا يحصى
على الصلوة والصلاة محمد الذي اوصى الله بالوصية
في الحديث من باب الوصية في الموت
وعلى الوصية الرئيسية العلم والصلاح والغيرة
غرض من تحرير این فقرات سعادت عبادت الکنون
تا کید کب و دشت باطنی در باب وصیت وارد
چه معلول کل نفس را انقضاء الموت و معاد انجا که تو بدانی
الموت ولو کنتم تنی بروج مشیه کافه مخلوقات
شربت وفات حتمی است و قاطع خود را
ضررت کشیدنی و منتظر لا یبقی الا وجهه الایم

الا عطفه بعضی از احادیثی را که در مورد وصیت بیان کرده
و در وی از الطراد میسران را بقایای درین رضای
نامشروع محکم و مقهور نیست پس بر این چند روزه
حیات استعار عالم خالی از معاد است باید اقدام بود
باید تا از حیات بکسایت غیر الوصیت عایدت نموده
محسوس کرد و بنا برین اقل خلق الله فلان بر قدر حال
کمال عفت و شوق و صیقل قیام شرعی و عیان
قدرت و خست باریا لا اله الا الله و الاحسان باریا لا اله الا الله
والاحسان و الاختیار و صیقل شرعی فی باب عبادت
طال و طلال و کعبه از عین موت و وقوع فوت باطنی
من اقدام در وفات شریعت نبوی صیقل تمام رسالت
سعی و توفیق در جزوی و کل این باید که طلاق و صفت

و طلاق رضایت عقل است نه وجهه حساب
و عذاب الیه فعلی نه افلا نه مکره و آزاد است
در نه خالی از لذت دنیا و عذاب جهنم و رخصه
هر جا خواهد رود و باید سائر الاحقان و الاحرار
من الی وجه کسی را برادر دعوی نبودیت خود نیست و اگر این
کسی مدعی نبودیت می شود دعوی او باطل و از دست
ساقط است و عفت فداست سر سبز
چون فاجع فلان مصالحی نامه و درین سخن
و مقدار فلان منازعه و مشاجره بود و فلان
بر این مقدار من از تو طلبکارم و مدعی علیست
بالاخره با مصالح من چنانکه پیش که مرگ
رفع نزاع و دفع فتنه و این احادیث
طال و طلال و کعبه از عین موت و وقوع فوت باطنی
من اقدام در وفات شریعت نبوی صیقل تمام رسالت
سعی و توفیق در جزوی و کل این باید که طلاق و صفت

طال و طلال و کعبه از عین موت و وقوع فوت باطنی
من اقدام در وفات شریعت نبوی صیقل تمام رسالت
سعی و توفیق در جزوی و کل این باید که طلاق و صفت
طال و طلال و کعبه از عین موت و وقوع فوت باطنی
من اقدام در وفات شریعت نبوی صیقل تمام رسالت
سعی و توفیق در جزوی و کل این باید که طلاق و صفت
طال و طلال و کعبه از عین موت و وقوع فوت باطنی
من اقدام در وفات شریعت نبوی صیقل تمام رسالت
سعی و توفیق در جزوی و کل این باید که طلاق و صفت
طال و طلال و کعبه از عین موت و وقوع فوت باطنی
من اقدام در وفات شریعت نبوی صیقل تمام رسالت
سعی و توفیق در جزوی و کل این باید که طلاق و صفت





مشهور متعدی مفعول ثانی بکلمه کن میشود و اگر بگویند
لغت متعدی بغیر و از است ضمایحه در قرآن پیدا
نیز از است که قول تعالی ارید ان اخرجکم این
و مثل قوله تعالی فرز و جاکما و رآیه و کفر لفظ ما نیز
است که قوله تعالی فرز و جاکما و رآیه و کفر را در
لفظ تریج در این آیه شریفه مجز و متعدی لغوی است
که عبارت از صفت کردن باشد و کمال رعایت
است یا طاعت که صیغه را سهولتین و جوه جاری
نماید که چه قوی اینست که یکی از این جوه است
میخواهد نمود و اشکال در آن نیست و نیز نوشته شده
که تفتتای آیات مزبوره تقدیم و راست بر
و مشهور عکس لیکن قوی جوه از هر دو کفای هر یک
الرحیمه اولی رعایت هر دو است و از صیغه
از اینها و قول اکثر اصحاب ضمایحه قوی است
که در بکره عامله یا انقضای و ترکانی است و این
ولی بسبب تشبیه یا استعلا شریفین و لیکن
چون قول تشبیه و استعلا نیز در سند است
اینست که برضای هر دو واقع شود و اما در تفسیر
پدر و جد پدری او که ولی عیالشند مرده باشند و
اون بکره بلا اشکال کافی است و ایضا پوشیده ماند که
ایشان معتبر است در جمیع صیغ عقود مثلاً از هنگام
اجرا و صیغه کسی که تخط مسکنه لفظ انکحت اگر از
این باشد که خبر پدر از نکاحی که واقع شد
در زمان ماضی یعنی قبل ازین کلام نکاح واقع



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي حل النكاح وذهب اليه وحرّم الزنا واصلح
و توعد عليّيه واصلح لونه على سيد المرسلين محمد واهل
بيته الطاهرين المعصومين وفضل عدا حقه جمع
ابد لا بد من ردّه و اهل حق اما چه چنين گویند
انقر الصاوالی ربه الهادی محمد و صف الاستقامه
عفی الله تعالی عنه و عن الدیه که این چنین است
در بیان اسما صیغ عقود نکاح و متعدد مطالب
که نهایت حسنیاط اعمل اید از برای شریف
شایسته مدارا شایسته کلام و حجت الانام اعلم
الحمد لله الذي حل النكاح وذهب اليه وحرّم الزنا واصلح
الشايع خبايا شرفى الانصارى ام طه الله
جلد بعضی از برادران کمالی و دوستان روحانی
تکلیف نموده بجهت که از برای شریف ایشان از او چیزی
ستخرج آرد و لهذا اعانت نموده بسبب استعجال
مختصر و از اینها یاد که نموده این حقیر که تفسیر
بدعانی حیر و طلب مغفرت یا دوست از فراموشی و تر
ساختن از ترک مقدره و خدا طلب و فاعله
ست که در آنکه عقود را بر یک از لفظ
و ترویج میتوان واقع ساخت و لیکن کن این
کمال احتیاط هر دو لفظ جاری نمایند صیغه
پوشیده ماند که هر یک از لفظ نکاح و ترویج

لیکن اولی و احوط رعایت جمیع است اول آنکه
وکیل زن سبک گوید آنکست سوگلت سوگلتی علی
الحف العلموم و اگر رسم نماند را بعد از سوگلت
و اسم منگوده را بعد از سوگلتی و تقدیر هر چه
بعد از علی المحف العلموم نکر تا نماند اولی خواهد بود
مرد بلافاصله بگوید قبلت النکاح لموکل علی اله
العلوم ویم آنکه وکیل زن بگوید زوجهت سوگلت
سوگلتی علی المحف العلموم وکیل مرد بلافاصله بگوید
قبلت التزوج لموکل علی اله العلموم ویم آنکه
وکیل زن سبک گوید زوجهت سوگلتی سوگلت
علی اله العلموم وکیل مرد بگوید قبلت التزوج
لموکل علی اله العلموم ویم آنکه وکیل زن
اسم را بگوید منگوده را از خود جدا کند و بگوید
وکیل زن سبک گوید زوجهت محمد زینب علی
اله العلموم وکیل مرد بگوید قبلت التزوج لموکل علی
اله العلموم ویم آنکه خواسته باشد که اسم نام
و منگوده و اولی منگوده را نماند وکیل زن بگوید
تفسر سوگلتی زینب و کالده عندها و عن اسمها
عز جد بگوید سوگلت محمد علی علی اله العلموم وکیل
بسی که گذشت جواب دهشم وکیل زن بگوید
زینب من سوگلت علی اله العلموم وکیل مرد
بگویم که وکیل زن بگوید آنکست زینب من سوگلت
علی اله العلموم وکیل مرد بگوید قبلت لموکل علی
الحف العلموم ویم بگوید قبلت التزوج

و باین کلام خبر میدهد پس این خبر خواهد بود و نشاء
 و باین کلام واقع خواهد شد بلکه فاسد است و اگر
 مرد او این باشد که لفظ آنکست کلام واقع میام
 چنین لفظ نه در زمان سید این معنی نداشت
 در این وقت کلام واقع میشود و همچنین است در هیچ
 مثل لفظ بعثت و صاحب و سخا و نه آنکه لازم است
 این باشد و باین لفظ واقع میام زینب من سوگلت
مطلب اول بدانکه خالی از این نیست که وکیل زن
 وکیل زن میگوید بگوید مرد زن یا وکیل مرد زن
 مرد با وکیل زن در هر صورت یا رضای اولی را عا
 میداند که زن مثل آنکه بگوید زن را شده باشد
 باشد و اگر زن باشد در رعایت نباید کرد پس
 هست صورت و این صورت در صورت است
 هر دو با بغ باشند و اگر هر دو با بغ باشند صورت
 خصم خواهد بود که رضای اولی خواهد بود و در هر
 و شوهر اخص است با شوهر داشت و چهار صورت
 هست که مرد با بغ باشد و دختر با بغ یا عکس
 علی تقدیر این یا اولی طفل یا یا لفظ میگوید یا
 با وکیل یا بغ پس مجموع سیزده صورت میشود
صورت اول آنکه با وکیل زن وکیل مرد صبیغ بگوید
 وزن بگوید باشد و اولی حاضر و باشد یا شاد
 این صورت وکیل زن چیست یا تمام از جانب زن
 وکیل میشود و همه از جانب پدر یا جد پدری و زن
 صورت سجدین است یا زینب است که خوانده شود

و بقول را از قسمی دیگر که هر یک تخصصی بر دیگری است
صورت هفتم آنکه هر دو معنی باشند و اولی است
عقد کنند ولی ایشان پس ولی در صورتی که
زوجت آنک منتهی ولایت علیها علی اله العلم
پس میگوید قبلت التزوید لابی ولایت علیه علی
الصدوق العلم یا آنکه بجای زوجت آنکه میگوید
یا آنکه هر دو را بگوید باین سخن که ولی در صورتی که
زوجت منتهی زینب من آنک محمد علی اله العلم
ولی پس که بگوید نکاح والتزوید علی اله العلم
و باقی صورتها از آنچه مذکور شد ظاهر میشود و باید
متشک و کالت میشود از طریق عامی و جمیع بود

اینجی

خوار خوار و خارج حروف و با صدق
ان در عقد نکاح شد و تواند بر وجهی ادا نماید
الفاظ را غلط ادا کنند و همچنین بر اعراف وقف و قول
بجز بر وجهی بگوید یا علی الاوطی در مواضع خود
چون در میان عجم الفاظ مرکب باشد و متعارف
مثل محمد علی و محمد حسین و امثال این فرجه باشد
و ذکر اسمی که یا منکوحه یا پس بگوید که عا
ترکیب را باقانون او بگوید پس محمد حسین
محمد علی بن محمد و ال فزون در اول و فقه و ال و یا در
و ثانی بگوید در صورتی که معقول بلا واسطه یا مع
الواسطه قرار دهد و هر یک از مرد و زن اگر حاضر باشند
در وقت عقد وکیل بعضی اسم بگوید و ایشان

صورت هفتم آنکه زن مرد خود صیغه جاری سازند
و زن ولی داشته باشد و اگر باشد پس زن بگوید
زوجت نفسي علی اله العلم پس مرد بگوید قبلت
التزوید نفسي علی اله العلم یا آنکه زن بگوید
آنک منتهی علی اله العلم پس مرد بگوید قبلت نفسي
کذا یا آنکه زن بگوید زوجت نفسي باین ولی
جدی علی اله العلم پس مرد بگوید قبلت نفسي
کذا یا آنکه زن بگوید زوجت نفسي علی اله العلم
پس مرد بگوید قبلت التزوید نفسي کذا و اگر بگوید
صیغه را با نام جاری نماید از جانب دفتر یا بگوید
شخص پس بگوید یا زوجت منتهی زینب
و کالت عقد علی اله العلم پس زن بگوید

قبلت نفسي کذا صورت هفتم آنکه زن بگوید
یا وکیل زن صیغه جاری نماید و زن بگوید یا
یا ولی از این باشد بخوبی که در صورت اول گفتیم
صیغه را بگوید و کالت پدر را از لفظ یا ادا نماید
و اگر وکیل زن بگوید بگوید مرد نکاح و زوجت
میگفتی زینب من سوگلت محمد علی اله العلم
کفایت میکند **صورت چهارم** آنکه زن بگوید
جاری کنند و زن بگوید یا باشد یا ولی بگوید
باش در این صورت صیغه بخوبی است که در وقت
لازم مذکور شد را آید صیغه میگوید که تلفظ آن را بگوید
و اما در صورت چهارم و ششم و هفتم و هشتم که در وقت
از اینست هم مذکور پس اینجا از قسمی بگوید

مطلب سوم

انقطاع است لیکن خبر نیست در دوام لحاظ آنکه
در وقت و در انقطاع غلط است صیغه آحاد
ناید و خصوصاً درانی محل طلاق است و جهت آنکه
تکرار باید کرد و او طلاق است و یکبار آحاد
در دوام و متعه جاری است از آنکه دو نفر بخوانند
دریانی باشد که ممکن نشود و نفر اجراء صیغه
نشد، الله تعالی ضرر ندارد و کفایت یک نفر در
قولی آحاد و قبول متوالی کرد باین نحو و ثبوت
در وقتی و وکیل باشد از طرف زن است

موکلتی نفسی فی الدّٰة المعلوماته بالمبلغ العلم
بعد از آن مرد و نیز بلا فاصله گوید و ثبوت
نفسی کند و نیز باید در جری خود و در وقت

انرا بصیغه جاریه از هر یک از طرفین در دوام و انقطاع
و جاری گفتن ناید **مطلب چهارم** در بیان بعضی از اشکال
طلاق است بدانکه طلاق بر دو قسم است یکی طلاق
بدون عوض و یکی دیگر طلاق با عوض که صورت آن محرم
اشکال است پس اگر طلاق بی عوض باشد و ثبوت
خود صیغه طلاق از جاری ناید مگر باین حدیثی غلط
طلاق بی طلاق طلاقه بی طلاق و اگر وکیل شود بگوید
سجای بدو متبی روزه مگر بگوید و اگر طلاق با عوض
باشد که در عوض مهر طلاق گفته شود بنا بر قول
صحیح این طلاق چنانچه قول بعضی است پس
ندان و مشهور خود خوانسته باشد جاری باشد

مطلب دوم

کند بهتر است و باید فاصله میان آحاد قبول
واقع نشود **مطلب دوم** در صیغه متعه بدانکه در صیغه
تقین مبلغ و مدت شرط است پس وکیل زن بگوید
نفس موکلتی من موکلت من آن ای طالع اشهر اینچ
شاید است پس وکیل مرد گوید قبل و کلمه که از آنکه
وکیل زن بعد از تقین مدت و مبلغ گوید متعت

موکلتی من موکلت فی الدّٰة المعلوماته بالمبلغ العلم
پس وکیل مرد گوید قبلت نفسی کن و اگر مرد و زن
هر دو خود خوانسته باشند صیغه جاری ناید باین
توکیل پس زن گوید متعتک نفسی فی الدّٰة المعلوماته
بالمبلغ العلم و مرد گوید قبلت نفسی کن و جایز است
صحاح و شریعت لفظ اگر باز وقت گوید که باین

مثل اینله زن بگوید انکحک نفسی من و اگر مرد و زن
الی شهر باریع شاهیات یا اینکه بگوید مرد و زن
نفسی فی الدّٰة المعلوماته بالمبلغ العلم یا اینکه
گوید انکحک و زواجک نفسی فی الدّٰة المعلوماته بالمبلغ
العلم پس مرد و هر یک از این صیغه با ملاناف
گوید قبلت نفسی کن و او گفتا که از این صیغه نیت
نمود و اگر همه را بخواند که صحیح خود است است
چه لازم نیست و جایز است از بعضی که در عقد و نام
نیز بجای انکح متعت بگوید پس لفظ متعت
در مدت متعت بعد از دوام است باین
چنانکه انکح در وقت یا اگر مدت متعت

فقد قال الله تبارك وتعالى وقوله الحق والبرية
والنحو الایامی منکم والصلحین من عباده کم واما کم
ان کو یونقتره بعینهم الله من فضله و الله واسع عالم
وقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله
یوم القیمه و لو بالسقطه و الصلوة علی شرف اللیل
الرسولین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
من فی السموات والارضین الذی احسن کل
شیء خلقه و بدأ خلق الانسان من طین
ثم جعلنا من سلالته من یدبین و منیر تم
قائل و شعوب فارین و کریم علی بشرین
خالقه

و تقدیم علی العالمین و خلق حسم فی الارض جمیعاً
جعلهم بالکمال طینین و جعلت فیهم الانبیاء و المرسلین
العلماء الراشقین یجعل اعمالهم و ینبئهم و یلقون ما یریدون
المیقین لیسلمک من کل عین و ینبئهم ان الله احسن الخالقین
و اعقل لهم الزواج و النکاح برأفته و رحمة لکنون کریم
من الباقین و حرّم الزنا و السفاح بعد له و حکم حفظ
الانساب السند و البنین و کم الله ربکم و الله لا یخون
فاعبده و علفهین له الدین و کونوا لاهد و اکبرین و
شاکرین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی اعتر
الانبیاء و المرسلین و افضل الالصفیاء المرسلین
المحمود فی السموات و الارضین المبعوث علی البریه
الجمیعین الذی اودع الله نوره فی امسلا النبیین

پس زن کو یوید بذلت لک الله الخلق فی ید رس
کوید انت علی ذلک طلاق و اگر وکیل مرد و وکیل
صیغ این طلاق بعض را جاری نمایند پس و لا
وکیل زن میگوید عی موکلتی بذلت لک طلاق
صهحها تطلقها به وکیل مرد میگوید و وجه
موکلت علی ذلک طالق باز چیست طلاق وکیل
میگوید طلاق موکلتی علی بذلت وکیل مرد گوید
چی علی بذلت طلاق لیکن صیغ این طلاق چنین
مرد و شد بسیار مشکل است پس احتیاطاً
ناید کرد اگر چه ظاهر طلاق بذل و صحت طلاق
بخود صیغی که طلاق رجعی شود و بدو اگر شرط است

صحت طلاق صورت عدلین و یتوید در هر صورت
باشد و اینکه زن عاقل نباشد در عین طلاق تبرط
حضرت حضرت علی اگر شوهر در سفر باشد و بنحو
طلاق کوید ممکن نباشد که او را استعلام کند
ناید یا اگر ضعیف عالم باشد صحیح است طلاق و
حیض و خلوت و حیض در این فرض معتبر نیست
در بیان بعضی از عقد عقد است ان تجد و سلم
از ان جمله ایت بسم الله الرحمن الرحیم محمد
الذی خلق من السابتره و جعله سابعاً و صحیحاً
و کان علی کل شیء قدیر و صلی الله علی شرف
محمد الذی جعله الله سابعاً و اهل بیته الذین
از حسب الله هم الرحمن و طهر حسم تطهیر الاعداد

الحلق من الشرف والوضيع وعب فقال رسول الله
 عليه السلام كل مؤمن ومؤمنة ان لا يخرج من الدنيا حتى
 تنتهي في عمرة ولعمرة واحدة فان ربي على حاله الى ان
 ان لا يغرب منه شئ ولا مستغفرت بالثامن تنتهي مرة واحدة
 من النار ومن تمتع مرتين حشر مع الابرار ومن
 لم يمت مرة واحدة في الجنة ومن زاد زاده الله علوا ورفعة

بالخير والسلام

من آية الاولين جعل له من ذرية اساق صديق
 في الآخريين وعلى الاله عزته الطيبين الطاهرين
 العصاة الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهر
 ظهورهم واصحاب الذين استقاموا على دينهم ولم
 يمتنعوا وصوتوا بآراءهم على الناصيين ويؤمنون
 ان الاله واحد لا شريك له وال محمد رسوله
 ورسوله شهادة ترفع فوق الناطقين وتعلم ظهور

الذين

البايعين امامه فقد اقرت بالكتاب وحرم عليه
 في محكماته الكريم فقال قوله الحق وانك الاله
 الخ وايضا قال فانك عظيم ككرمك الشان
 وتلك دراج وقال سيد العالمين تبارك وتعالى
 تكبر وتعالى يا حي يا قيوم العليم بواطنه وباطنه

صدق الله وصدق رسوله وصدق علي ذلك من
 الشاهدين وارسله حيث المودة الذي من علي عبا
 بارتكاب الظالمات والسرهم تزويج المؤمنين والمؤمنات
 والصلوة والسلام على سيدنا ونبينا محمد وشيخنا
 يوم العصاة والرافضة العصاة من اول الكرامات
 والمجرات القاهرات وبعد لا آخر ما ذكرنا في دارنا
 خطي وردت عن ائمتنا حيث سمعنا من
 المودة والاشان الجليل الرفيع المنة عن كل تدين
 وتصديق الذي ضمن بين الاسلام باقم حصن
 نذب على عباد الله الى زيادة وجودهم بالترتيب وبيع
 وصلى الله على خير خلقه مشفق وشفيخ محمد الهادي
 الى خباب مخرج مريع وعلى الاله اهل بيته وآت

پای رفعت بر سر من بود و شوق آفاق
طلاعت داس آس ختم نکرد از من روع ناز

حاصل درود و درود به چاه ذرات انوار که

عاقبت را بدیده دید ندید و در حشر انوار که

انکه در ریاست رستم از انداز طوبی لمن

سمعی فی فلک نفض قبل صبیق الانفاس رس

سمعی در دستهای خضر خنجر پیش از انکلیض
جهان حاصل عمر تو فیضی و می است پرتو را

کسین کبریت بهر دم سستی است یا شعور شو

بجز که سلسل برین کویدی استری و می

ومی است نوع دیگر هر که عاقبت کار را نکلیت

عاقبت کار نکلیت و هر که نقد اعمال خود بخت

یار جمیع سوخت و هر که از راه انصاف کردید

شایسته هدایت نکردید و هر که نقد عالتی پیر

طریق خدایان سپرد طوبی لمن سجده با عفت

راه بشما نه چو بود خوش سال از کفر و عت

در منی مالکها و رابی در کتب عقل خود کس

در منی شکر بکار و خج

و عظام کسین کلام میرزا مهدی

کلمه عظمی

سبب اندر الرحمن الرحیم به نسبتین

کیست که در باغ پرورده جان گلشن پرورده و خاکی

هر خط خلد خوان کاسانی کس در خون جگر با دس

ترسد باین دولت دنیا را غلبی صاحب خ

سخر ویراسن سخن و ز روش کس بخوان آفته

کرد نکرد و ان السلامه منیا ترک مایه

رابعه مطلب مطلب که هر چه بود پادشاهی

پیوسته سرانجام طلب و کسی است که مایه

طالب و سلطان شمس هر چه که کاسه کینه باز

نوع در کس صاحب تو کل غم کلان و خور خور

و حریف هر که خور از روز و بر سر ز خاریت و می

پیش این دران نمود نمود هیچ بهر سار طلاه

نمود کردن نکرد تا سر کسیر بان حمل نکشد

کسین

در ذکر کلمات و حفظ کلمات

در برگرفت و از سر هوا برخواست و از دوزخ

توفیق پرخواست حب الال یسند لال راعی

عارف بود و خود چو سبک ناکر و نه هرگز

خواست مهیا کرد و در باب حجاب پاکد

و بود پر و اخفت چو دل ز خویش دریا کرد

فوغ دگر که کس آشناست بدوست روی

بیگانه و آشنای بدوست هر که دین بدین

نا بهیم بر خود فروخت انکه در آغا کار

را بهشت کشید و را انجام ان جام راحت

هر که ملت ماری بر فلک میازد ملک

بوجودش میازد الرضا عفا و نه

عنا راعی کرد لسن است ز جهان بر

از خصل اسپه نوبین برنی بر دهم اگر

که بر صنی هر که کشت همان بر صنی

ای رفیق یقین سید ان راه دیر جا

مهر قریع از روی اندوه و هوس

نقاب الهی

خوبتر

نقاب الهی

در ذکر کلام دومی و حفظ کلمات

بنا بست این جهان بر توفیری از بخت

خود نمود بیری اهل تجربه جسم نباشد

دارند نقش نور یا زنجیری هیچ دگر انسان

عافیت تا خود را بکوشد کما می کشد کند و

سعادت از سید ان تا دام علایق برود

و در راه سسکوک تا زیر پای خود نیاید

و شاد تو قیاس چو خاکش محاب جودی

نماید التوکل فصل عمل و التقة تا صدای

اصل ما را نه بدیت نیست ما را نه بدیت

هستی تو را است محبت که هست هر

بدیت که هست همان هست که بدیت هر

هست که بدیت همان بدیت که بدیت

سعادت است انکه راه رسد کلامی بدیت

و نامه رسد کلامی خود بدیت و باطل تعلیق

بر سید و از کلامین مقصود چو سید و دل

از رال اینا بر گرفت و بدیت بدیت سعادت

دین

دین

دین

دین

دین

و نوازی حق را بخرمینوی حق کی میرسد **ایده**
 و دنیا رویش را بخرد بخرد و بخرد و بخرد
 کالای سعادت کوین بخرد **تو شیه**
منافع دنیا و آخرت **پادشاه**
 اگر از فاخته تو شیه داری و دارا
 زمانی که هست بدر نص داری بکاری **پادشاه**
 فی الصنوع العنی وان فی الحرص **ایده**
 در قناعت غفلت و در تنگداری حرص **پادشاه**
 دنیا سطلب که رستگاری نیست **پادشاه**

عزت سطلب که حاصل خواری نیست **دلت**
 کرمفشی ارغنی که سبباید رفت **بی چیز تو فکر**
 داری اینست اگر نداری **پادشاه**
 نوع دیگر نهال دل از شاخ و برگ حرص
 تپاک تپاک کنفی و ریشه غفلت **اضطراب**
 از زمین طبع بی پاک تپاک کنفی

بر دار هر یوم از نوم سزار سزار باش و کما
 بسایق شایقین بدار و بدار نیک **نظر**
 نظری طریش باس و سباس **دنیای آخرت**
 غفور غوی را قوی شغل ساز و ساز هوا **نظر**
 و هو حسی که بکاره بکاره نه و با کرامت **پادشاه**
 با خیان جان سلوک سلوک دار و دار عهد **پادشاه**
 نفس بداری بداری و لالی ن سخنان **پادشاه**
 سندان حقیقت پیوند نامان **پادشاه**
 تپا دیدار غوص ار غوص گاه سعادت در نا **پادشاه**
 دریایی و درخت راحت بمنزل رجب مراد از **پادشاه**
 طهری طهری و بری بری اقبل علی نصرت **پادشاه**
 نده باطن سافت پاک **پادشاه**
 بالادار غصصا **پادشاه**
 بهشت کون ازاد **پادشاه**
 شازاد است از نیک و بد زمانه دار **پادشاه**
 برستی خوش دل به بدی **پادشاه**
 کوی پر یاد است نوع دیگر ای برادر **پادشاه**
 حلوه نفس ضیعت حلوه نقش حبیب کی میرسد **پادشاه**

و عقیقات عقیقات عقیقات کاری

راهها حرکت با ظرافت آخرت درین

آغاز کن که در استخاش خبری میر

اندا

در کمالت دهند و در آخرت احتر

نزد

آخرت دهند تا به کمال اصلا *۳*

و صورت حال را در این خود ببین

هرگاه که درین برین

ذکر هوا الخیران السبین مبین

ایست ان خیران عطا هر

و رخ از کعبه صدوق الله او عو الله

برگز و عاقلین و برادر

متاب متاب و نفس را از غفلت

برگرد

امر فرما و ای خط کن کن کن کن

ملک ایجا

غم مال و منال منال و مال کار را بشکر

ناله کن آخر

که العیش سخیل او میر الدینا نیز و نصیر

عیش شیرین بنویس و تلخ میوه دنیا عزیز خود و برادر

راجی روزی و دوست بکشت بند را

باز

میوه آتش سخن و اگر سخن خوری

حقه بخان

دست نیالائی از پیشانی و دست

بی لایم

نخوس بی و نه صینی و چون از خورد

ترش و نه

سزک و از خرد و خرد و خرد و خرد

کلان

پوشی استخوان و سوی بی و بی و بی

نفس

نه بینی و دم را معصیت ندان که دم دیگر

نخستم خواهد مات ماند نه بینی

دفع نرفتن

الفی ترک المینی *دولت دای ترک از دولت*

عالم تر این و در زاری و شاد روی

یانی

طه برین که درین و دارائی و دیار

سی

هرگز نخوری سکندری در و دین

یانی

فوغ دیگر عاقبت دولت پر دالاس

تاکید

در کلمات و عطا است ۱۲۸

اندوید و نیک آرمایند ترا چاکر
تو فلک حصار بی از اینده هست

کنی جهان نمایند ترا الصیاب را با عی

چون نیست هر چه نیست خرباد

بدست چون است هر چه هست
نقصان و شکست پذیر

که هر چه هست در عالم نیست

که هر چه نیست در عالم هست

و اسلام تمام شد کتاب الموعظه و الموعظه علی بن ابراهیم

من تا لیفات اصبح العضا الزمان

و ابلغ السلف الدوران

لجاء منزه عن الخلق

مکرمات نزهة
عنا ۱۲۸
بسمی و نرسد

در سبزه حور



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب دستور

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۰۹۸۵



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۱۵۰

